**بررسی نظارت روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر فقه عامه**

جلسه سوم، شنبه، ۱8 فروردین ۱۴۰۳

26 رمضان 1445

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یکی از مواردی که مثال خوبی هست برای تطبیق بحث اینکه آیا روایات ما ناظر به فقه عامه هست یا نیست بحث خمس در ارض ذمی هست که از مسلمان خریده باشد. این در کلمات بسیاری از بزرگان ما این مطلب وارد شده که یکی از موارد خمس ارضی است که ذمی از مسلمان بخرد. مرحوم صاحب معالم در منتقی یک اشکالی را مطرح کرده که جذور این اشکال در کلمات قبل از ایشان هم وجود داشته ولی به صورت جدی از زمان صاحب معالم این مطلب مطرح هست. ایشان عبارتش این هست که، منتقی الجمان، جلد ۲، صفحۀ ۴۴۳ هست، قلت ظاهر اکثر الاصحاب الاتفاق علی ان المراد من الخمس فی هذا الحدیث معناه المعهود و للنظر فی ذلک مجال و یعزی الی مالک القول بمنع الذمی من شراء الارض العشریة و انه اذا اشتراها ضوعف العشر فیجب علیه الخمس و هذا المعنا یحتمل ارادته من الحدیث اما موافقةً علیه او تقیةً علی الرای الظاهر لاهل الخلاف وقت صدور الحکم و معلوم ان رأی مالک کان هو ظاهر فی زمن الباقر علیه السلام و مع قیام هذا الاحتمال مع القرب لا یتجه التمسک بالحدیث فی اثبات ما قالوه.

این مطلبی که ایشان دارند بعد از ایشان هم در کلمات دیگران مطلبش مورد توجه قرار گرفته بعضی‌ها کاملا همین مطلب را پذیرفتند یا به هر حال در مناهج الاخیار، جلد ۲، صفحۀ ۹۴؛ مرحوم سبزواری در ذخیرة المعاد، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۴؛ مرحوم مجلسی در ملاذ الاخیار، جلد ۶، صفحۀ ۳۴۶؛ حالا بعضی از بزرگان هم، در مدارک هم این مطلب هست، مدارک الاحکام، جلد ۵، صفحۀ ۳۸۶. عبارت مدارک را هم بخوانم بد نیست، ایشان این روایت ابو عبیدۀ حذاء را می‌گوید از جهت سندی مشکلی ندارد، ایشان می‌گوید:

«فالعمل بها متعين، لكنها خالية من ذكر (مصرف الخمس).

و قال بعض العامة: إن الذمي إذا اشترى أرضا من مسلم و كانت عشرية ضوعف عليه العشر و أخذ منه الخمس. و لعل ذلك هو المراد من النص.» تا آخر مطلبی که ایشان دارد.

این حرف ایشان به هر حال مورد توجه بوده در حدائق این حرف را پذیرفته البته یک اشکالی درش مطرح می‌کند من عرض خواهم کرد، حدائق الناظرة، جلد ۱۲، صفحۀ ۳۶۰؛ همچنین جلد ۱۶، صفحۀ ۸۴؛ در کتاب خمس شیخ انصاری هم صفحۀ ۲۰۱ آن اشکال را مطرح کرده، و همچنین در کتاب‌های دیگر، محاضرات فی فقه الامامیة آقای میلانی، صفحۀ ۱۰۹ آن اشکال را مطرح کرده. النجعة، جلد ۴، صفحۀ ۱۷۳ اشکال را هم مطرح کرده.

از اینجا شروع کنیم ببینیم این بحث، حالا بگذارید از همین اشکال شروع کنم، اشکال جزئی هست بعد وارد اصل بحث می‌شویم. مرحوم صاحب منتقی اینجا یک اشتباه عجیبی کرده، صاحب منتقی خیلی آدم محققی است، در رجال شاید یک ۳، ۴ نفر بخواهیم اسم ببریم مبتکرین رجال و مؤسسین در رجال یکی‌شان صاحب معالم است، ولی اینجا اشتباه غریبی کرده اینکه رای مالک را گفته در زمان امام باقر علیه السلام این رای ظاهر بوده، رای مالک کان هو الظاهر فی زمان الباقر علیه السلام. مالک ولادتش دقیق در دست نیست، از سال ۹۰ گفتند، ۹۰ یا ۹۱، ۹۱ به نظرم، تا ۹۷. به نظرم بعضی ۹۰ گفتند، بعضی ۹۳ گفتند، بعضی ۹۴ گفتند، بعضی ۹۷ گفتند، البته حالا شاید علت این اختلافات به خاطر موضوعی هست که مالک می‌گوید در شرح حالش دارند می‌گویند سه سال در شکم مادرش بوده و خود مالک هم یک جایی می‌گوید که مالک می‌گوید گاهی اوقات شخص بیش از ۲ سال در شکم مادرش می‌ماند و من خبر دارم کسانی که بیش از ۲ سال ماندند، می‌گویند اشاره به خودش هست که در شرح حالش گفتند ۳ سال در شکم مادرش بوده خب این منشاء شده که یک مقداری اختلافات در ولادتش وجود داشته باشد.

وفات امام باقر علیه السلام سال ۱۱۴ است، حالا اگر ۹۰ باشد می‌شود ۲۴ ساله، ۹۷ باشد می‌شود ۱۷ ساله، از ۱۷ تا ۲۴ سال سن مالک بوده، و یک نکته‌ای هم در مورد مالک هست می‌گوید که، این را قاموس الرجال دیدم، قاموس الرجال در ذیل شرح حال مالک می‌گوید که یک جایی از قول یک بنده خدایی می‌گوید کوچه را خلوت دیدم زدم زیر آواز یک دفعه دیدم پنجره باز شد و یک کله‌ای از پنجره آمد بیرون و بعد شروع کرد فحش دادن این چجور آواز خواندنی هست، ای فاسد و فاجر و چجوری، بعد شروع کرد خودش زیر آواز خواندن، بعد گفتم که تو خلاصه این آواز را از کجا یاد گرفتی؟ گفت من بچه که بودم، جوان که بودم می‌رفتم دنبال این آواز خوان‌ها آواز خوانی یاد می‌گرفتم، مادرم به من گفتمش که آوازه خوان باید خوشکل باشد تو که خوشکل نیستی آواز خوانی‌آت نمی‌گیرد، فقیه زشت باشد اشکال ندارد برو دنبال فقه که فقیه زشت هم مورد عنایت و توجه هست این بود من

**شاگرد:** احمد امین این را دارد، منتها یادم نیست کدام کتاب.

**استاد:** حالا من منبع اصلی‌اش را عرض می‌کنم در اغانی ابوالفرج اصفهانی است، صاحب قاموس الرجال از اغانی ابوالفرج اصفهانی نقل کرده، اغانی این داستانش هست، می‌گوید خلاصه رفتم دنبال فقه و فقاهت. بعد می‌گوید تو کی هستی؟ گفتم من مالک بن انس هستم، گفتم که یک بار دیگر برای من آن آوازت را بخوان، گفت فلان فلان شده می‌خواهی بگویی که من این آواز را از مالک یاد گرفتم که خلاصه آبروی ما را هم ببری، از کسانی هم نبوده که از همان اول هم وارد خط علم فقه آموزی طبق این نقل شده باشد، علی ای تقدیر زمان امام باقر علیه السلام مالک اصلا جایگاهی نداشته، مالک زمان امام صادق علیه السلام مطرح هست و عمدتا هم بعد از امام صادق هست، این اشکال را صاحب حدائق مطرح کرده گفته مالک زمان باقر نبوده بلکه، گفته ابوحنیفه زمان امام باقر بوده، ابو حنیفه هم زمان امام باقر نبوده، ابوحنیفه به نظر متولد ۸۰ است، من این را در بحثی که در فقه داشتم مفصل بحث کردم در آنکه ابوحنیفه کی مشهور شد به فقه، زمان امام صادق است، تاریخ‌هایش آنجا هم مطرح کرده بودند.

**شاگرد:** مالک موطع را به دستور منصور مگر نمی‌نویسد؟

**استاد:** آن اواخر زمان امام صادق مالک مشهور می‌شود، قصۀ موطع مال سال ۱۴۵ به بعد است، یعنی بعد از سال ۱۴۵ اینهاست که بعد از داستان‌های محمد بن عبدالله نفس زکیه آن اواخر است، خود موطع هم بعد از امام صادق مطرح شده. مال بعد از زمان امام صادق موطع مطرح شده.

**شاگرد:** همین نشان می‌دهد که این شخص آن زمان جایگاهی داشته

**استاد:** نه عرض کردم از زمان امام صادق مالک مطرح بوده عمدۀ اوجش هم زمان مال زمان بعد از امام صادق است، یعنی اوائل بعد از امام صادق که فقیه اصلی اهل مدینه مالک بوده در مقابل فقیه عراق که شاگردهای ابوحنیفه بودند که قاضی ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی آنها هستند، اینها تقریبا بیشتر با آن دوره توأم است یعنی با شاگردهای ابوحنیفه. تقریبا حدود ۱۰، ۱۵ سالی مالک متأخر از ابوحنیفه هست، ابوحنیفه دقیقا زمان امام صادق است، مالک بعد است، بعد از امام صادق هست خب روایاتی هم از امام صادق دارد و در فهرست شیخ طوسی این مالک ترجمه شده به اعتبار اینکه کتابی از روایاتش از امام صادق هست و من مجموع روایاتش را از امام صادق جمع آوری کردم، خیلی زیاد نیست ولی هست به هر حال مجموع روایاتی از مالک از امام صادق ما داریم. ولی عمدۀ قضیۀ مالک، البته یک داستانی مالک دارد حالا که آمدیم این را هم بگویم، مالک سر یک جریانی با خلفای چیز به یک معنا درگیر می‌شود، اینها یک اَیمان البیعه‌ای داشته، اَیمان بیعت این بوده که بیعت که می‌گرفتند می‌گفتند که زن مطلقه باشم اگر بیعت را، تمام زن‌هایم مطلقه باشد، تمام کنیزهایم آزاد باشند، تمام عبدهایم آزاد باشد، تمام مال‌هایم صدقه باشد چی باشد چی باشد چی باشد، اصطلاحا به اینها می‌گویند اَیمان البیعة، ایمان البیعة در این طلاق و عتق و صدقۀ اموال هست، این سه مرحله را، مالک اعلام کرده بوده که چون اینها اجباری است الزام آور نیست، و همین به امیر مدینه خبر رسید، امیر مدینه آمد و مالک را خواباند و کتکش زد، شلاق خیلی زیاد. این شلاق زدن مالک را خیلی در میان عوام احترام بخشید، یعنی اوج چیز، از آن وقتی که آن زمان‌ها کسی زندان می‌رفته معروف می‌شده، کتک که می‌خورد خیلی این کتک خوردن باعث شده بوده که مالک عجیب و غریب عنوان پیدا می‌کند، می‌گویند هر مقداری که، می‌گویند دستش از کتفش جدا شده بود از بس که زده بودند، بعد هم خلیفه او را دعوت می‌کند و پدر آن امیر را هم در می‌آورد خیلی آن امیری که چیز می‌کرد، این داستانش زیاد است این داستان شلاق خوردن مالک. مالک اوج، یعنی اقتدارش اواخر امام صادق هست و به خصوص بعد از امام صادق که در واقع در ادامۀ همان داستان چیز، منصور ازش درخواست می‌کند که موطع را بنویسد، ولی یک کاری از مالک می‌خواهد که مالک زیر بار نمی‌رود، اینها می‌خواستند موطع فقه رسمی باشد، تمام فقه‌های دیگر را کنار بگذارند، مالک اجازه نمی‌دهد، می‌گوید هر کسی به هر فقهی می‌خواهد عمل بکند عمل بکند این درست نیست که این فقه، مایل نبوده که تنها فقه خودش رایج باشد، می‌گوید هر شهری به یک فقهی عادت کردند اینکه ما بخواهیم این کار را بکنیم درست نیست، همین باعث شد که اینها فهمیدند با مالک اینقدر نمی‌خواهند کنار بیایند رفتند سراغ شاگردهای ابوحنیفه آنها را در واقع بزرگشان کردند بعد از آن هم شاگردهای ابوحنیفه ابوحنیفه را بزرگ کردند و الا خود ابوحنیفه در زمان خودش اینقدر حکومتی نبود. البته بی ارتباط با حکومت هم نبود، اینجور هم که بعضی‌ها خیال می‌کنند که ابوحنیفه هم خیلی مثلا مبارز بود، نه اینجور نبود علاقۀ باطنی داشت به زید ولی ظاهرا ابراز آنچنانی نمی‌کرد، پنهانی به زید پول می‌داد، حالا این بحث‌هایش مفصل در آن بحث فقه مفصل کردم ارتباط مالک، ابوحنیفه در بحث همین ۲، ۳ ماه قبل بحثش را کردم. غرضم این هست که مالک اصلا زمان امام باقر علیه السلام مطرح نبوده که این صحبت‌ها، عرض کردم صاحب حدائق هم می‌گوید ابوحنیفه بود، ابوحنیفه آنچنان مطرح نبوده. اینها مال زمان امام صادق هستند، ابوحنیفه که کاملا در زمان امام صادق مطرح بوده، مالک هم اواخر زمان امام صادق کاملا مطرح بوده. پس بنابراین از این جهت اصلا نباید بحث مالک را پایش را پیش کشید، بله بعضی افراد دیگری این فتوا را دادند که آنها را ممکن است مطرح کنیم ولی نه خصوص مالک، به هر حال. صاحب مصباح الفقیه مرحوم همدانی عبارتی در حاشیه بر کلام صاحب منتقی دارد می‌گوید که:

«نعم لو علم معروفيّة الفتوى التي نقلها عن بعض العامّة في زمان الباقر- عليه السّلام-، لا يبعد أن يدّعى صلاحيتها لصرف النصّ عن ظاهره بالحمل على ما قيل و لو تقيّة، و لكنه لم يثبت، فالالتزام بظاهر النصّ على ما يقتضيه إطلاقه- كما هو المعروف بين المتأخّرين- أشبه بالقواعد.»

حالا این را من بعد توضیح می‌دهم در مورد این عبارت ایشان.

حالا من سیری از این بحث از اوّل شروع کنم، یک مقداری مفید هست در بعضی جهات. این بحث، این موضوع اوّلین بار تا آنجایی که من دنبال کردم در مقنع شیخ صدوق آمده. «أيما رجل ذمي اشترى من مسلم أرضا فعليه الخمس.» مقنع، صفحۀ ۱۷۲.

در مقنعة هم این آمده، البته در مقنعه در باب اصلی خودش نیامده، در باب زیادات آمده، باب الزیادات یک مجموعۀ روایاتی را ایشان آنجا هم ذکر می‌کند، فقط روایت ذکر کرده حالا خیلی روشن نیست می‌خواهد به اینها فتوا بدهد، نمی‌دهد، ندهد چی امثال اینها، فقط روایت را آورده، یک روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده و بعدش می‌گوید و قال الذمی اذ اشتری من المسلم الارض فعلیه فیه الخمس. این در زیادات هست.

این عبارت دو تا نکته توش هست، یکی اینکه ظاهر عبارتش این هست که به امام صادق نسبت می‌دهد روایات را البته سند را ذکر نکرده.

نکتۀ دوم اینکه تعبیرش این هست فعلیه فیها الخمس، متعلق خمس را هم بیان کرده. آن روایتی که خود ابی عبید هست فان علیه الخمس است، متعلق خمس بیان نشده صراحةً و این. البته ظاهرا به دلیل اینکه حالا مقنع خیلی کتاب معروفی نبوده شاید به جهت عدم معروفیتش مرحوم علامۀ حلی توجه نکرده ولی مقنعه کتاب معروفی است ولی چون در باب اصلی‌اش نبوده مرحوم علامه این را متوجه ظاهرا نشده این را به شیخ نسبت می‌دهد، در مختلف، می‌گوید اوجب الشیخ الخمس فی ارض ذمی، بعد می‌گوید و اختاره ابن ادریس و لم یذکر، اوجب الشیخ الخمس فی ارض ذمی، بعد یک عبارتی هست به گمانم یادداشت نکردم در ذهنم هست می‌گوید تابعین شیخ هم آن را پذیرفتند.

«أوجب الشيخ الخمس في أرض الذمي إذا اشتراها من مسلم،

سواء كانت ممّا تجب فيه الخمس كالمأخوذة عنوة أو لا كالتي أسلم أربابها عليها، و اختاره ابن إدريس، و لم يذكر ذلك ابن الجنيد، و لا ابن أبي عقيل، و لا المفيد، و لا سلار، و لا أبو الصلاح.»

مفید را هم جزء کسانی ذکر می‌کند که ذکر نکرده، علت اصلی‌اش این است که در باب اصلی خودش نبوده.

بعد می‌گوید: «و الأوّل أقرب.» و آن روایت ابو عبیده را می‌آورد و بهش استدلال می‌کند.

بعد از اینها شیخ طوسی هست. شیخ طوسی تقریبا در تمامی شاید کتاب‌هایش اشاراتی به این روایت دارد. شیخ طوسی اوّلین بار در نهایة، صفحۀ ۱۹۷، اذا اشتری ذمی من مسلم ارضا کان علیه فیه الخمس، این عبارت مبسوط است، عبارت نهایه هم شبیه همین است یک ذره پس و پیش دارد بعضی کلماتش، ولی عبارتش شبیه این است. مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۷.

بعد از نهایة، ترتیب تألیفات شیخ اینجوری است، شیخ اوّلین تألیفی که صبغۀ فقهی دارد کتاب تهذیب است، اوّلین کتاب شیخ است، بعد از آن کتاب استبصار و نهایة این دو تا، چیزهای بعدی است، حالا شاید نهایة جلوتر از استبصار هم باشد، در کتب فقهی معروفش خلاف کتاب بعدی‌اش هست و مبسوط هم آخرین کتاب معروف ایشان هست. جمل العقود را الآن یادم رفته از جهت ترتیبی کجا قرار دارد. شیخ طوسی در خلاف در تمام کتاب‌ها شبیه همین تعبیر روایت را آورده، ولی در خلاف که فتوای عامه را مطرح می‌کند این روایت را تطبیق می‌دهد با همان فتوای عامه، اذا اشتری الذمی، در عبارت خلاف این است:

«إذا اشترى الذمي أرضا عشرية وجب عليه فيها الخمس، و به قال أبو يوسف، فإنه قال: عليه فيها عشران.

و قال محمد: عليه عشر واحد.»

محمد، محمد بن حسن شیبانی است

«عليه عشر واحد.

و قال أبو حنيفة: تنقلب خراجية.»

بعد می‌گوید: «دليلنا: إجماع الفرقة، فإنهم لا يختلفون في هذه المسألة، و هي مسطورة لهم، منصوص عليها.

روى ذلك أبو عبيدة الحذاء»

یعنی دقیقا همان عبارت عامه را بعضی از عامه را در اینجا آورده. ببینید حالا من یک نکته‌ای را عرض بکنم، این روایت ابو عبیدۀ حذا اگر ما باشیم و هیچ نکات خارجی را در نظر نگیریم از چند جهت مفادش با آن مطلب عامه فرق دارد. یکی اینکه در این روایت قید نشده که آن ارض عشریه باشد. اراضی یک سری اراضی عشریه داریم یک سری اراضی خراجیه، اینها در مقابل هم هستند، ارض عشریه آن چیزی هست که ازش زکات گرفته می‌شده. ارض خراجیه آن ارضی هست که خراج گرفته می‌شود. خراج روی زمین است نه روی محصول زمین است، ارض عشریه زکات می‌گرفتند، زکات مربوط به محصول زمین است، و طرف هم مجبور نبوده که کشت کند، اگر کشت بکند و آن محصولش به آن شرایط من النصاب، و سایر شرایطی که در بحث زکات غلات ذکر شده برسد زکات برش واجب می‌شود. ولی ارض خراجیه نه محصولی هست که حالا محصول گاهی اوقات به اعتبار آن زمین است، گاهی اوقات اسما علی الرئوس می‌بستند گاهی اوقات اسما هم روی زمینش بسته می‌شده، این دو جور هم خراج بوده. علی ای تقدیر به اعتبار زمین، حالا چیز هم، مثلا اراضیه خراجیه اراضی بوده که ملک عمومی باشد.

**شاگرد:** مرسوم نبوده که، چون خرید و فروش اراضیه خراجیه مرسوم نبوده اذا اشتریٰ از باب مناسبت حکم و موضوع انصراف به ارض عشریه پیدا می‌کند.

**استاد:** حالا ببینیم این انصراف پیدا می‌کند یا پیدا نمی‌کند ببینیم اینها را. آن روایت اذا اشتریٰ یکی از جهات اطلاقی که، این اطلاقاتی که می‌گویم در کلمات آقایان هست حالا در موردش صحبت می‌کنم. یکی اینکه اعم از اینکه ارض خراجیه باشد یا ارض غیر خراجیه باشد. مرحوم محقق حلی اوّلین کسی هست که به این تعمیم تصریح می‌کند، می‌گوید که، البته نه با این ادبیاتی که من عرض کردم ولی با ادبیات دیگر، در شرایع اینجور مطرح کرده می‌گوید «سواء كانت مما وجب فيه الخمس كالأرض المفتوحة عنوة»، ارض مفتوح عنوة این ارضی بوده که ارض خراجیه بوده، و خمسش از باب غنیمت به امام می‌رسیده، چهار پنجمش باقی می‌مانده، این کأنّ می‌گوید یک پنجم دیگری هم که اگر کأنّ این را بفروشد یک پنجم دیگرش هم به او، حالا این ارض مفتوح عنوة می‌شود فروخت نمی‌شود فروخت آن را حالا بحث‌هایی باید کرد.

«أو ليس فيه كالأرض التي أسلم عليها أهلها.»

زمینی که مردمش برش مسلمان شده باشد زمین در دست مالکینش باقی می‌ماند می‌شود عشریه مثل سایر زمین‌های مسلمان‌ها می‌شود زمین‌های عشریه که زکات ازش گرفته می‌شود. می‌گوید حالا فرق ندارد که ایشان اوّلین کسی هست که به یک معنا تعمیم به این دو قسم ذکر کرده، این یک نکته.

نکتۀ دوم اینکه این روایت را اگر بحث عشریه باشد عشر به محصول زمین تعلق می‌گیرد نه به خود زمین. یعنی یک پنجم محصول یعنی دو عشر، وقتی ضوعف علیه العشر، عشر دو برابر می‌شود که می‌شود یک پنجم یعنی به جای اینکه زکات یک دهم می‌گیرند یک پنجم گرفته می‌شود، این هم یک نکته.

نکتۀ سوم اینکه زکات مصرفش با مصرف خمس متفاوت است دیگر، زکات یک مصرف دارد، خمس مصرف دیگر دارد. اگر ما ابتداءً خود آن روایت را در نظر بگیریم بدون هیچ قرینۀ خارجیه بعد بگوییم این مربوط به خمس است مثل سایر اخماس، و این هم مربوط به زمین است، نه محصول حاصل از زمین، مطلق زمین است نه خصوص ارض عشریه، و مصرف این خمس هم ارباب خمس هستند نه ارباب زکات، ولی ظاهر عبارت مرحوم شیخ طوسی در خلاف این هست که این را تطبیق داده با همان فتوای عامه، در این سه جهت متفاوت است با سایر فتواهای دیگر، ایشان تعبیر می‌کند اذا اشتری ذمی ارضا عشریه، و قید می‌زند، وجب علیه فیه الخمس، البته اینکه می‌گوید فیه الخمس و به قال ابو یوسف، ابو یوسف اینها خب تصریح دارند که زکاتش دو برابر می‌شود، یعنی آن عشرش دو برابر می‌شود می‌شود خمس، وقتی تعبیر می‌کنند زکات دوبرابر می‌شود یعنی اینکه در، حالا عبارت ابویوسف را هم اینجا یادداشت کردم، ابویوسف می‌گوید که در کتاب الخراجش دارد نقل می‌کند از ابو حنیفه که ابو حنیفه می‌گوید که زمین عشریه‌ای را که مسلمان بفروشد به ذمی، ابو حنیفه گفته می‌شود خراجیه، تبدیل می‌شود به خراج، می‌گوید خراج می‌گیرند، عشر نمی‌گیرند. بعد می‌گوید قال ابویوسف حدثنی بعض اشیاخنا ان الحسن، حسن بصری و عطا قالا فی ذلک العشر مضاعفاً، عشر مضاعف که می‌شود خمس، قال ابویوسف فکان قول الحسن و عطا احسن عندی من قول ابی حنیفه، خود ابو یوسف هم همین عشر مضاعف را پذیرفته، علیه فیه عشران که مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند این هست.

ولی در سایر کتاب‌های شیخ طوسی این مطلب هست. شیخ طوسی این مطلب را در، در تهذیب روایت را آورده، جلد ۴، صفحۀ ۱۲۴؛ در کتاب اقتصار، صفحۀ ۲۸۳، جزء موارد خمس ذکر کرده. جمل العمل و العقود، صفحۀ ۱۰۵ موارد خمس ذکر کرده. در مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۳۷، تمام اینها ظاهرش این هست که همان خمس اصطلاحی هست.

بعد از شیخ طوسی این کسانی که بعد از شیخ آمدند از شیخ تبعیت کردند، مهذب ابن براج، جلد ۱، صفحۀ ۱۷۷ این مطلب هست، صفحۀ ۱۷۹ هست؛ اشارة السبق، صفحۀ ۱۱۴ هست؛ وسیله، صفحۀ ۱۳۷ هست؛ غنیة النزوع، صفحۀ ۱۲۹ هست، اینها هیچکدامشان اوّلا آن تعمیماتی که شیخ، آن تخصیصی که شیخ به ارض عشریه داده هیچ کدام ندادند، عین همان عبارت نهایه و اینها را آوردند، حالا بعضی‌هایشان از جهات دیگری، مثلا به جای شراء گفتند المنتقله، لازم نیست حتما به شراء منتقل بشود وجه دیگر هم منتقل بشود کفایت می‌کند. الجامع للشرایع، صفحۀ ۱۴۸؛ رسائل تسع محقق حلی، ۳۴۹، نمی‌دانم کدام رساله‌اش است فرصت نکردم نگاه کنم. اینها حتی آن تعمیمی را هم که در شرایع هست ندارند، آن تعمیم شرایع اوّلین بار در خود شرایع آمده بعد در کتاب‌های بعدی، کتاب‌های علامه و اینها آمده. در مختصر النافع، جلد ۱، صفحۀ ۶۳ اینها آمده.

اولین کسی که توجه به این نکته که این شاید همان مطلب عامه باشد بعد از شیخ طوسی در خلاف محقق حلی در معتبر هست، محقق حلی در معتبر به این مطلب اشاره کرده، معتبر، جلد ۲، صفحۀ ۶۲۴.

«روي جماعة من الأصحاب ان الذمي إذا اشترى ...» تا آخر عبارت «ذكر ذلك الشيخان و من تابعهما،» بعد روایت ابو یوسف را آورده و کلام مالک آورده و می‌گوید: «و هو قول أهل البصرة» اشاره به همان حسن بصری و اینهاست. «و أبي يوسف و يروي عن عبيد اللّه بن الحسن العنبري،» بعد می‌گوید «و ظاهر هذه الأقوال يقتضي أن يكون ذلك مصرف الزكاة عندهم لا مصرف خمس الغنيمة» بعد عبارت شافعی و احمد را هم آورده، خیلی روشن نکرده که آیا فتوای اصحاب ما هم همان فتوای عامه است، چیز جدیدی است، همین مقدار فقط گفته عامه اینجا یک چیز جدیدی، مطلبی در اینجا دارند و مصرفش را هم مصرف زکات دانستند نه مصرف خمس غنیمت آیا ما هم همین را باید بگوییم یا باید بگوییم مصرف سائر موارد خمس هست و اینها هیچ مطلب را نیاورده.

نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم علامۀ حلی در کتاب‌های مختلفش این مطلب را آورده ولی در هیچکدامشان باز به آن فتوای عامه توجه ندارد، مگر در کتاب‌هایی که از اوّل به صورت شبیه فقه مقارَن نوشته شده که تذکره و منتهی هست. تذکره و منتهی اینها کتاب‌هایی هست که به سبک فقه مقارن نوشته شده و اینجا به عنوان احتمال همین مطلب را مفصل حالا من عبارتش را فقط اینجا یادداشت کردم نمی‌خوانم، تذکرة الفقهاء، جلد ۵، صفحۀ ۱۵۷ عبارت‌های عامه و اقوال عامه را اینجا نقل می‌کند، آخرش می‌گوید اذا ثبت هذا فان مستحق هذا الخمس علی مقتضی قول علمائنا مقتضی خمس الغنائم و یحتمل ان یکون لمستحق الزکاة و علیه قول من اوجبه من العامة، بعد تعلیل عامه را ذکر می‌کند بعد می‌گوید و نمنع العلة، کأنّ ما احتمالش هست ولی این مطلب درست نیست. نهایتا باز، یعنی در واقع اوّلین توجه به اینکه ممکن است این روایات همان مطلب عامه را داشته باشند از محقق هست و از علامۀ حلی هست. البته هیچکدامشان هم در واقع علامه ظاهرش این است که نپذیرفته محقق هم ظاهرش این هست که آن هم به عامه می‌خواهد نسبت بدهد. نکته‌ای که اینجا می‌خواهم عرض بکنم این است ببینید خود شیخ طوسی در جایی که فقه‌اش فقه مقارن هست با جاهایی که فقه‌اش فقه مقارن نیست اینجا تفاوت کرده، یعنی جایی که به فتوای عامه توجه دارد یک جور روایت را فهمیده، جایی که به فقه عامه توجه ندارد روایت را جور دیگر فهمیده. اصلا حالا آن مبسوط گاهی اوقات به عامه توجه دارد، اینجور نیست که توجه نداشته باشد، ولی اینجا چون بحث خمس از بحث‌هایی است که بین عامه و خاصه خیلی فرق هست اینجا مستقلا از کتاب‌های عامه، مبسوط را متن اصلی‌اش معمولا از عامه است، شیخ براساس آن چهارچوب عامه کتاب را نوشته بعد تغییر داده، ولی خمس چون یک بحثی است خاصه از اوّل، چهارچوب دیگر اینجا عامی نیست، عبارت‌های خمس را اینجا نگاه کنید عبارت‌های نهایه است، از نهایه گرفته شده، کاملا روایت‌هایش پیداست، البته با یک سری افزودنی‌های مجاز که اضافه کرده به مطالب نهایه. عرض من این هست جایی که نگاه به فتواهای عامه هست با جایی که نگاه به فتواهای عامه نیست در نحوۀ استنباط تغییر کرده، من تصور می‌کنم این، خود محقق و علامه هم در کتاب‌هایی که فقه مقارن هست اینکه ممکن است این روایت مفادش چیز دیگری باشد، البته فتوا نمی‌دهند ولی توجه به این نکته که شاید عبارت روایت به گونۀ دیگری باشد در جایی هست که به آن فقه عامه توجه شده. البته حالا وقت گذشته من یک نکته‌ای را اینجا هم ضمیمه بکنم آن این است که در مختلف علامه استدلال که می‌خواهد بکند می‌گوید لنا ما رواه ابو عبیدة الحذاء فی الموثق، روایت را روایت موثق تلقی کرده، نمی‌دانم چی شده که ایشان این روایت را موثق تلقی کرده، چون روایت هیچ جهتی، موثق یعنی روایتی که عامی ثقه توش باشد، در این روایت هیچ جایش عامی ثقه نیست، هیچ کسی که توهم عامیت در موردش باشد هم نیست، روایت حسن بن محبوب عن ابی عبیدۀ حذاء است و قبلی‌ها سندهایش هم روی همین جهت چیز تعبیر می‌کند، در مدارک می‌گوید فی اعلی مراتب الصحة، جالب اینجا هست که این کلمۀ موثق بودن در بعضی کلمات تکرار شده، یعنی اینها احیانا بعضی از بزرگان ما مراجعه به کتب فقهی می‌کردند، این یک مشکلی هست، گاهی اوقات به جای اینکه به منبع اصلی مراجعه کنند به کتب فقهی مراجعه می‌کردند. و از آن جالب‌تر این هست که شهید ثانی اصلا روایت را رد کرده، چون شهید ثانی موثقات را قبول ندارد. مدرک شهید، در کتاب فوائد القواعد این روایت را رد کرده بعد گفته چون سندش ضعیف است، در فوائد القواعد، صفحۀ ۲۸۱ می‌گوید الحکم بظاهر مشهور بین الاصحاب خصوصا المتأخرین و مستند او ضعیفٌ و کثیر من المتقدمین لم یذکر هذا القسم و الاصل یقتضی عدم الوجوب الی ان یحصل الناقل، اینکه ایشان می‌گوید مستندٌ ضعیف، ضعیف اصطلاح قدماست، یعنی غیر قابل اعتبار، ایشان موثقات را ضعیف تعبیر می‌کند. مرحوم آقا جمال خوانساری در حاشیۀ شرح لمعه، صفحۀ ۳۰۹ هم اشاره به این مطلب می‌کند، می‌گوید اینکه ضعیف گفته به اعتبار همین تبعیت کرده از علامه در مختلف که این را موثقه می‌دانسته بعد ایشان هم چون موثقات را قبول ندارد می‌گوید فان رایه رحمها الله استضعاف الموثقات. ببینید این یکی از مشکلاتی هست که احیانا در بعضی از کتاب‌های ما هست که به جای مراجعۀ به منابع اصلی به کتاب‌های قبلی مراجعه می‌کند اعتماد می‌کند یک سهوی که از یک بزرگی سر می‌زند همینجور سرایت می‌کند در بزرگ‌های دیگری. یک نمونۀ دیگرش همان مسأله‌ای بود که از صاحب معالم بود در منتقی الجمان، اینکه امام باقر علیه السلام در زمانشان مالک مذهبش شایع بوده همینجور بعد از ایشان در کلمات خیلی‌ها تکرار شده، اعتماد کردند به فرمایش صاحب معالم، چون آدم بزرگی است، بعضی وقت‌ها بزرگ بودن یک بزرگ منشاء می‌شود که توجه نکنند آن بالأخره باید حرف را بررسی کرد و دنبال کرد. حالا این بحث را من فردا ادامه می‌دهم یکی دو تا نکتۀ بیشتر تاریخ فقهی و سبک شناختی می‌خواهم عرض بکنم که اصلا این مبحث در مکاتب مختلف فقهی چجوری بهش نگاه شده، ما مکاتب مختلف فقهی داریم، این مکاتب مختلف فقهی نگاهشان به این مسأله کاملا متفاوت است. این را حالا من فردا ان شاء الله در موردش صحبت می‌کنم و این را ملاحظه بفرمایید. حالا اجازه بدهید پس آدرس‌هایی که در این مطلب هست را هم من برایتان سریع بخوانم بعضی چیزهایش یادداشت کردم، منتهی المطلب، جلد ۸، صفحۀ ۵۴۳؛ بیان، ۳۴۶، دروس، جلد ۱، صفحۀ ۲۵۹؛ لمعه، صفحۀ ۱۵۵؛ جامع المقاصد، جلد ۳، صفحۀ ۵۲؛ روضة البهیة با حاشیۀ سلطان، جلد ۱، صفحۀ ۱۳۶؛ مسالک، جلد ۱، صفحۀ ۴۶۶؛ فوائد القواعد، ۲۸۱؛ مدارک الاحکام، جلد ۵، صفحۀ ۳۸۶؛ آقا جمال، صفحۀ ۳۰۹؛ روضة المتقین، جلد ۳، صفحۀ ۱۲۱؛ لوامع صاحبقرانیه، جلد ۵، صفحۀ ۵۸۹؛ ذخیرة المعاد، جلد ۲، صفحۀ ۴۸۴؛ کفایة الاحکام، جلد ۱، صفحۀ ۲۱۳؛ مفاتیح الشرایع، جلد ۱، صفحۀ ۲۲۶؛ بعد از آن هم دیگر مصابیح الظلام. حالا من از آن به بعد را دیگر عبارت‌های فقها همه‌اش را نیاوردم، عبارت‌های اصلی‌اش را آوردم، مصابیح الظلام بود مال مرحوم وحید بهبهانی، جلد ۱۱، صفحۀ ۵۷؛ عبارت مصباح الفقیه، جلد ۱۴، صفحۀ ۱۴۰ را هم عرض کردم؛ زبدة المقال، صفحۀ ۵۸؛ و مرحوم آقا جمال خوانساری، که مال قبل از اینهاست در حاشیۀ شرح لمعه‌اش، صفحۀ ۳۱۰؛ اینها را حالا من بعدا در جلسۀ بعد در موردش اینها صحبت می‌کنم. من خیلی نمی‌خواهم در این بحث نتیجه‌گیری کنم، می‌خواهم نحوۀ نگاه فقها و مسالک مختلف فقها این مسئله را دنبال کنم، به خصوص نگاه آقای بروجردی در این مسئله، آقای بروجردی که در واقع زبدة المقال هست ببینید نگاهش با وجودی که ایشان فقه شیعه را ناظر به فقه عامه می‌بیند ببینید در مورد این روایت چجوری مطرح کرده ما حالا فردا تا من تا آقای بروجردی را نگاه کردم، مطالب بعدی‌اش را بعدا عرض می‌کنم، آقایان بعد از آقای بروجردی را هم آدرس‌هایش را بعدا می‌دهم و در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد